

اراده

بگم آتای رشیدیسی

۳

بیشتر گفتیم که حکماء سلف هر فعل ارادی را منوط بچهار مبدء میدانند: تصور - شوق - تصمیم - قوه عصبی یا عضلی . حال باید دید که حصول این چهار مبدء ضرورت دارد یا فعلی ارادی هم هست که بعضی از این مبادئ را نداشته باشد .

بعضی از علماء روان شناسی جدید گویند افعالی هست که تصمیم و اجماع در آن راه ندارد بمحض اینکه تصور در ذهن پیدا شد حرکت واقع میگردد . نه تصمیم نه اجماع نه عزم نه تصدیق نه فرمان ارادی هیچیک در پیدایش این فعل راه ندارد . پس فعل ارادی دو قسم است یکی آنکه بمحض تصور مبدل بحرکت میگردد دیگر آنکه محتاج باجماع و تصمیم و تصدیق و غیره است . قسم اول نسبت بتانی اساسی تر اصلی تر و ساده تر است و آن را *L'action idéo-motrice* میگویند که ما آنرا فعل التصور ترجمه میکنیم .

هر وقت تصور يك حرکتی بلافاصله منجر بهمان حرکت شد بدون اینکه غبار تردید و شباهه تردیدی در میان بیاید آن عمل را فعل التصور باید خوانند .

فعل التصور

در این مورد نفس انسان در فاصله تصور و عمل هیچ چیز ادراک نمی کند نه تردید نه تصمیم نه شوق . البته در این فاصله بسیاری اعمال عصبی و عضلی صورت میگیرد ولی نفس آنها را درک نمی کند و برای نفس کان لم یکن است . مثلاً در حین مکالمه شخص بر لباس خود لکه ای می بیند بدون قطع سخن آنرا می زداید نه تصمیمی نه اجماعی در این عمل راه نیافته است . دیدن لکه و تصور زدودن آن موجود عمل شده است . در مدت مشابه روز اکثر اعمال ما از این قبیل است مثلاً عمل نوشتن چنان بسرعت انجام می گیرد که تصور جزئیات آن هم مجال گذشتن از قوه مدرک که مانند تاجهرسد تردید و تصمیم و غیره . می توان گفت که تمام اعمال بشر در اصل چنین است مگر اینکه تصور مخالفی بیاید و تصور سابق را از کار باز بدارد در این صورت است که تردید و اجماع و تصمیم مورد پیدا میکند . پس اگر تصویری تنها در میدان خاطر انسان وارد شود بی تأمل و توقف منتهی بفعل و حرکت خواهد شد و اگر تنها نباشد ولی تصورات موجوده دیگر داخل مبارزه و ممانعت نشوند باز هم منجر بفعل خواهد گشت . بعبارة دیگر میتوان گفت که تصور و فعل يك چیز است در دو نشاء واقع شده اند تا عالم ادراک است تصور نام دارد و چون بعالم حس آمد عمل و فعل میشود .

صاحب اسفار در این باب در موقف خامس میفرماید صورت ادراکیه که در ما پیدا میشود و بعد صورت موجوده صناعی در خارج از او وجود میابد اگر نفس وجود آن صورت ادراکیه کافی بود که صورت خارجی از آن پیدا بشود البته ادراک و قدرت در ماشینی واحدی بود و معلوم

و مقدور ما یکی میشد لکن چنین نیست اکثر اوقات اشیائی را ادراک میکنیم و آن شایق میشود اما قدرت نداریم آن را بوجود بیاوریم و حاصل کنیم و آن چیز هائیی هم که تحصیل آن برای ما امکان دارد مثل کتاب همینقدر که تصورش را از خاطر بگذرانیم در خارج وجود پیدا نخواهد کرد بلکه محتاج است باراده های متجدد که آن هم از قوه شوقیه منبعت میگردد و چندین مرحله را باید طی کند. پس تصور ادراکی اگر شدیدالوجود و قوی الحصول باشد فقط همان برای ایجاد شیئی در خارج کافی است همان تصور هم مرجح است هم داعی هم موجب پیدایش فعل و همان را میتوان اراده و قدرت نامید.

مبارزه ارادی برای مثال يك مبارزه ارادی را ذکر میکنیم: صبحی بسیار سرد است در بستر گرمی خفته ایم چشم باز کرده متوجه وقت خروج از رختخواب میشویم هوای بیرون چنان سرد و بستر بقدری گرم و ملایم است که ساعتی بحال تردید می مانیم گاهی خیال میکنیم که وقت کار دیر میشود خسارانی بما وارد میگردد اما نتیجه ندارد تصور گرمی و نرمی بستر و سردی هوا هر فکری را مغلوب میکند مدتی این طرف و آن طرف دعای را می سنجم ناگاه خود را خارج از بستر برای ایستاده و مهبای کار می یابیم. چطور شد؟ آیا در این منازعه يك طرف مغلوب و دیگری غالب آمد؟ ظاهراً چنین گمان میکنند. ولی صحیح نیست. خاطر از این کشمکش زرد خورد خسته شده و طرفین دعوی را رها میکند ناگاه چون میدان خالی ماند این تصور از ذهن میگردد: «برخیزیم بیشتر از این نباید در بستر ماند» این تصور در این موقع بخصوص قوای طرفین مخاصمه را غافل و سست یافته راه خود را طی میکند و بی مانعی مبدل بفعل میگردد نتیجه چنین است تا زمانی که تصور گرمای بستر و سرمای خارج در نهایت شدت میدان خاطر را فرو گرفته بودند تصور برخاستن مقهور و سرافکننده بود و شباهت با آزوی ضعیفی داشت و نمی توانست مبدل بفعل گردد به محض اینکه دو طرف مجادله بر طرف شدند تصور قیام از بستر سر برداشته و بالطبع مبدل بعمل شد.

توجه نفس پس هر تصویری طبعاً میخواهد مبدل بفعل شود لکن غالباً تصورات دیگر او را محو یا چنان ضعیف می کنند که بفعلیت نتواند رسید و اگر هم در عضلات بدن حر کنی تولید کند بسیار ضعیف و نامحسوس خواهد بود مثلاً در تماشای بازی گوی و جوگان هر وقت گویی را یکی با چوگان میزند ما هم در بازوی خود احساس حر کنی میکنیم هر قدر بیشتر متباد با این بازی و مجذوب تماشا باشیم زودتر تصورات ما مبدل بفعل میشود بالعکس اگر نفس بجزبزی معین توجه نکند و صورت های مخالف را در ذهن راه بدهد هیچ صورتی بفعل نمیرسد. از روی همین اصل که حرکات بدن حاکی از تصورات ذهن است شخص میتواند ضمیر اشخاص را بخواند و هر قدر بهتر حرکات او را مطالعه کند بهتر به افی الضمیر او آگاه تواند شد.

قاعده هر تصور حر کنی کمابیش موجود آن حرکت می شود و هر وقت مانعی رخ ندهد و تصور مخالفی در ضمیر نیاید بشدت تمام آن تصور بی مانع بفعلیت و حرکت مبدل خواهد شد.

تصمیم و اجماع وقتی وارد میدان میشود که خوردش برای دفع صور مخالف ضرور باشد والا اگر صور مخالف و داعی نیرومندی در ذهن نباشد وجودش لازم نیست همان تصور ابتدائی در بدن تولید حرکت خواهد کرد.

درواقع هر تصویری شبیه بجران الکتریک است از یک رشته عصبی وارد و از رشته عصبی دیگر بهیئت حرکت خارج میشود اگر در راه مصادف با تصور مخالفی شد میان آنها مبارزه شروع میگردد - و

عاقبت یکی کنار رفته دیگری راه خود را طی و بصورت حرکت در عضلات ظاهر میگردد. پس اصل در تمام حرکات ارادی همان تبدیل تصور نخستین است بحرکت بدون وساطت عزم و تصمیم. مواردی که عزم و تصمیم قدم در میان میگذارد برخلاف اصل و فقط برای دفع تصورات مخالف و منافی است.

تصوری وارد ذهن میشود چون بنظر مفید یا معتاد و مطلوب می آید بلافاصله یا بعد از تردید مبدل بفعل میگردد. در این هیچ اشکالی نیست اما

مانع باطنی

چطور میشود که شخص گاهی با تصوراتی که کمال جذابیت و دلفریبی را دارند و انسان سعادت خود و حیات خود را منوط بآن میدانند مقاومت میورزد و آن تصور دلپسند را از ذهن طرد میکند. برای عاشقی دلباخته که سرایای وجود او را تصور قهار محبوب فرا گرفته است چه مانعی پیدا میشود که خود را نگاهداشته گوش بفرمانهای سرد و درشت و ناهنجار عقل میدهد؟ مسلماً این مانع باطنی از سنخ مادیات نیست از لحاظ مادی و طبیعی رفتن عاشق بکوی معشوق و رفتن یکی است پس آن مانع باید غیر از امور مادی چیز دیگر باشد.

برای توضیح لازم است که ابتداء شرح دهیم که این مانع باطنی با چه تصورات قاهر و قادری باید بجنگد تا معلوم شود که نیروی این مانع چقدر است. شخصی که مبتلا با رزونی قوی شده است هیچ چیز را جز آن شهوت و موافقات آن نمی بیند. اگر تصورات دیگری بر حسب اتفاق قدم در ساحت خاطر او بگذارد دفعه آنها را طرد و دفع میکند مثلاً هنگامی که سرور و بهجتی فوق العاده داریم هرگز خیال غم، خیال خطر، خیال بیچارگی بر ما غالب نمیشود. وقتی که غمی بر ما مستولی شود هرگز تصور تفریح و تفریح و عشق و نشاط درمانفوذ نمی آید. اگر کینه ای بر ما غالب است نمی توانیم تصور کنیم که خصم ما هم انسان است و دارای حقوق بشری است و باید با او منصفانه رفتار کنیم. شعراء ما بیفایده کی نصایح دوستان و بی تأثیری پند حکیمان را در زمان غلبه سلطان عشق بانواع مختلف بیان کرده اند

« حدیث عقل در ایام پادشاهی عشق چنان رواست که فرمان حاکم معزول

این قبیل نصیحتها و ملامتهای تاخ در نظر عاشق دلداده چون آب در غربال است.

شخص مبتلای آرزو بالظرفه میدانند که اگر این قبیل تصورات مخالف را در دل راه بدهد آن مهمان تازه وارد هنوز ننشسته صاحب خانه میشوند. آتش افروخته او را که مثل جام می سرمستی میدهد خاموش میکنند و ورود این تصورات مخالف آرزو بمنزله خشک شدن چشمه حیات و ظهور جهرة دهشتناک مرگ است. از این جهت کمتر کسی که مقهور آرزوی باشد تصور مخالف آنرا در خود راه میدهد.

این است حال اکثر مردم در موقع استیلای آرزوها، اما بعضی اشخاص

نفس توانا

را می بینیم که در عین استیلای حالات شهوانی، بانگ ضعیف هنادی عقل را میشوند. هر قدر تاخ و مهالك هم بنظر بیاید دعوت او را می پذیرند و بقوتی هر چه تمام تر در دامن او چنگ زده آن مهمان ضعیف را در برابر هجوم دائمی آرزو ها حفظ میکنند و نمیگذارند موج آرزو آنرا بخارج برتاب کند.

این توجه دائمی نفس در حفظ مهمان عقلانی خود موجب میشود که رفته رفته هوا خواهان و ایران آن مهمان جرئت یافته در گرد او فراهم می آیند و سرتاسر خاطر را تدریجاً فرو می گیرند، آنگاه عمل هم که نتیجه تصورات عوض میشود. در این باب مشکل ترین کار چه بود؟ توجه نفس و مراقبه او برای نگاهداری و تثبیت تصور خلاف آرزو. بنابر این مقدمات مهمترین چیز در اعمال ارادی توجه نفس است و آن هم بدلا بلی که در مقاله سابق گفته شد از سنخ امور عقلی است.

مشکلات راه توجه موانع این توجه نفس که اسباب رستگاری است بسیار است زیرا که نه فقط موانع بدنی و عوایق جسمانی در راه دارد بلکه نفس در برابر آن مشکلات عقلی هم فراهم میکند و لشکری از سنخ خود او در مقابلش و امیدارد. دلایل بسیار برای تقویت میول و شهوات میتراشد که علی الظاهر عقل پسند است :

مثلا شرابخواری را فرص کنیم که توبه کرده و حال گرفتار و سواس شیطانی شده میخواهد جام شراب را بردارد و بنوشد دلایل بیشتر ردیف میکند .

۱ - این شرابی جدید است باید طعم آنرا شناخت کسیکه بخواد از ترقی صنایع جهان همیشه مستحضر باشد باید همه قسم صنعت جدیدی را بشناسد از آن جمله این شراب جدید است.

۲ - شراب در ساعت ریخته شده در شرع میخواران گناه است که بهتر رود

« بتی چون ماه زانو زد مئی چون لعل پیش آورد

تو گوئی تا بزم حافظ ز ساقی شرم دار آخر »

۳ - دوستان جمعند و می نوشند خلاف ادب است که من ننوشم زیرا که در دل خواهند گفت

« می حرا! است در آن جمع که هشیاری هست »

۴ - من شراب را فقط باندازه میخورم که خواب راحتی بکنم «ایدوست بیار آنچه مراداروی خواب است»

۵ - همینقدر مینوشم که بتوانم این کاری را که در دست دارم با نشاط بسر برم.

۶ - برای دفع سرما بهتر از می چه دوائی هست (در این برف و سرما دو چیز است لایق

شراب مروق رفیق موافق)

۷ - امروز عید است عید سالی یکروز پیش نیست « عیدامت و موسم گل و یاران در انتظار

ساقی بروی یار بین ماه و می بیار »

۸ - باید شراب خورد و نیر و مند شد تا بتوان بعد از این بخوبی از عهدۀ توبه و ریزش بر آمد.

۹ - می خوردن من حق زائل میدانست گر من نخورم عام خدا جهل بود »

۱۰ - « شب آدینه بخور می که در آن شب افزون

چشم رحمت بسوی جرم گنهکاران است . »

خلاصه این مرد شرابخوار تا ب همه قسم تصویری و همه نوع دلیلی در ذهن خود راه میدهد

مگر خیال بدمستی و عواقب صحتی آن .

چاره او چیست؟ این است که بخاطر بیاورد که شراب بهر عنوانی و بهر بهانه مضر و مهلك است

مفاسد شخصی و اجتماعی دارد و بکوشد که این فکر را زمانی در خاطر نگاهدارد و بوقه توجه نفس آنرا از محو شدن بازدارد.

در اینجا نتیجه می گیریم که اگر آموزگاری شاگردان خود یا پدری

فوائد پندها

فرزندانش را چنان تربیت کند که بتوانند فکری و تصویری را در ذهن

مدت مدیدی روشن و قوی نگاهدارند و هیچ فکری را راه ندهند خدمتی بزرگ با آنان کرده اند زیرا

که نفس آنها عادت میکند بنگاهداری تصویری که ضعیف و گریزان است اما تنها این تمرین کافی

نیست زیرا که نفس قوی باید قوت خود را در چیزهای بد بکار نبرد چه ممکن است که تصور بدی را

بشدت نگاهدارد «چو دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا» پس علاوه بر این تقویت نفس معلم و پدر باید با حفظ

شاگرد و فرزند خود را از پندهای مفید و اصول اخلاقی و اندرزهای مفید بر کند و بگوید که در او مالک شود تا هنگام

لزوم سهولت یکی از این افکار عالیۀ خود را بمیدان خاطر او بیفکند و با تصورات نامطلوب مبارزه کند.